

هند و پاکستان

مدیریت منازعه در پرتو تسلیحات هسته‌ای

دکتر احمد فاطمی نژاد

مقدمه تحلیلی دکتر سید محمد کاظم سجادیپور

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

تهران - ۱۳۹۴

فهرست نویسی پیش از انتشار

سرشناسه: فاطمی نژاد، سید احمد، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور: هند و پاکستان: مدیریت منازعه در برتو تسلیحات هسته ای / تألف سید احمد فاطمی نژاد. [به سفارش] دفتر مطالعات

سیاسی و بین المللی [وزارت امور خارجه]

مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، اداره نشر، ۱۳۹۴.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۱-۷۲۳-۳

بها: ۱۲۰۰۰۰ ریال

مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص

وضعیت فهرست نویسی: فبای مختصر

یادداشت: فبای نویسی کامل این اثر در نشانی <http://opac.nli.ir> قابل دسترسی است

یادداشت: پایانه

شناسه افزوده: سجادی پور، سید محمد کاظم، ۱۳۳۴ - (مقدمه تحلیلی)

شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز آموزش و پژوهش های بین المللی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه، اداره نشر

شماره کتابشناسی: ۱۰۰۱۲

هند و پاکستان

مدیریت منازعه در برتو تسلیحات هسته ای

تألف سید احمد فاطمی نژاد، مقدمه تحلیلی سید محمد کاظم سجادی پور

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۱-۷۲۳-۳

شماره اول: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۴

همه حقوق، امور نشر، پبنا، تهران

ویراستار ادبی: محمد علی جهادیان

صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

اداره نشر وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: جادان، سپید بخت، مشاوران، جادان، سپید بخت، قاضی، مرکز آموزش و پژوهش های بین المللی، وزارت امور خارجه

تلفن: ۲۲۸۲۵۷۲۹، شماره: ۲۲۸۳۲۵۶۵

نمایندگی و فروشگاه مرکزی: میدان افشار، خیابان ۱۲، فروز، دفتر: جادان، تلفن: ۲۲۸۳۲۵۶۵

تلفن: ۲۲۸۳۲۵۶۵، تلفن فکس: ۰۲۲۸۹۶۶۱۹۰۲۷، تلفن: ۲۲۸۹۰۳۱۵

فروشگاه شماره ۲: جادان، سپید بخت، خیابان ۱۲، فروز، دفتر: جادان، تلفن: ۲۲۸۳۲۵۶۵

تلفن: ۲۲۸۳۲۵۶۵

فهرست مطالب

۹	مقدمه تحلیلی: سید محمد کاظم سجادیپور
۱۴	مقدمه
۳۵	فصل اول: هند و پاکستان؛ مدیریت منازعه پس از ۱۹۹۸
۳۵	- مقدمه
۳۶	- مدیریت منازعه و ابزارهای آن
۴۱	- جنگ محدود کارگیل ۱۹۹۹
۴۷	- بن بست بزرگ ۲۰۰۱-۲
۶۰	- مراجعه ناتمام ۲۰۰۸
۶۷	- جمع بندی
۶۹	فصل دوم: عامل اقتصاد و مدیریت منازعه هند و پاکستان
۶۹	- مقدمه
۷۱	- عامل اقتصاد و مدیریت منازعه
۷۸	- همکاری دوجانبه هند و پاکستان
۹۳	- همکاری هند و پاکستان در قالب نهادها
۱۱۲	- اقتصادمحوری هند و پاکستان
۱۲۱	- جمع بندی
۱۲۵	فصل سوم: ساختار بین المللی و مدیریت منازعه هند و پاکستان
۱۲۵	- مقدمه

۱۲۶	- قدرت‌های بزرگ، دولت‌های رقیب و مدیریت منازعه
۱۳۲	- پایان جنگ سرد و تغییر در مناسبات فرامنطقه‌ای هند و پاکستان
۱۳۲	- قدرت‌های بزرگ و مدیریت منازعه هند و پاکستان
۱۶۵	- جمع‌بندی
۱۶۷	فصل چهارم: اشاعه هسته‌ای و مدیریت منازعه هند و پاکستان
۱۶۷	- مقدمه
۱۶۸	- چارچوب نظری: اشاعه هسته‌ای و مدیریت منازعه
۱۶۹	- هند، پاکستان و اشاعه هسته‌ای
۱۷۸	- هند، پاکستان و بازدارندگی هسته‌ای
۱۸۷	- اشاعه هسته‌ای و مدیریت منازعه هند و پاکستان
۲۲۷	- جمع‌بندی
۲۲۸	نتیجه‌گیری
۲۲۶	کتاب‌نامه

مقدمه تحلیلی

چرا باید به منازعه هند و پاکستان توجه داشت و چرا باید به ابعاد هسته‌ای این منازعه حساس بود؟ این پرسشی کلیدی برای همه علاقمندان به امور بین‌المللی و سیاست خارجی در عرصه‌های نظری و عملی است. برای پژوهشگران ایرانی، اهمیت این منازعه و ابعاد گوناگون آن به خاطر هم‌جواری ایران با شبه‌قاره هند مضاعف می‌شود. در سطح کلان روابط بین‌المللی، «کهن بودن منازعه هند و پاکستان»، «متحول بودن این منازعه» و «ضرفیت توأم با مدیریت ابعاد هسته‌ای کشمیر این دو بازیگر» پدیده‌های درخور توجه و تعمقی می‌باشند. برای ایران «همجواری منطقه‌ای با منازعات کهن و نوین» و «سرریز شدن ابعاد مفهومی و عملی این منازعه به بحث‌های مربوط به سیاست خارجی ایران» در چشم‌انداز «کم‌توجهی نسبی و سستی به تحولات استراتژیک مسأله شرق کشور» پدیده‌هایی درخور دقت و نیازمند توجه هستند.

منازعه هند و پاکستان برای پژوهشگران و دانشجویان روابط بین‌المللی به مثابه منازعه‌ای کهن و تاریخی است. دوران پساستعماری و پسامپریالیزم انگلیسی، شبه‌قاره‌ای را فرا روی جهان قرار داد که از زمان استقلال دو کشور هند و پاکستان منازعه این دو واحد سیاسی پیوسته بخشی پایدار از هویت سیاسی و استراتژیک آن بوده است. منازعه هند و پاکستان از این جهت کهن است که از ابتدای استقلال این دو کشور، پاکستان «کهن‌د» و هند «دیگر پاکستان» در عرصه‌های امنیتی و استراتژیک بوده است. معما آنکه، به لحاظ فرهنگی، پیوستگی فوق‌العاده‌ای بین این دو واحد وجود دارد، ولی جدایی سیاسی که به جدائی استراتژیک انجامیده، باعث چندین جنگ و تداوم منازعه بین این دو کشنگر شبه‌قاره گردیده است. هرچند اطلاق ذاتی شدن تنش هند و پاکستان و وجودی شدن این درگیری در تار و پود ذهنیت استراتژیک نخبگان هندی و پاکستانی اندکی با تسامح باید صورت گیرد- چون کمتر منازعه‌ای در روابط بین‌الملل را می‌توان ذاتی، ساختاری و دائمی پنداشت- اما برساختگی منازعه هند و پاکستان آنچنان کهن و ریشه‌دار شده که به جزئی پایدار از هویت رفتاری سیاست خارجی این

دو کشور تبدیل گردیده است. با این حال، کهنگی منازعه هند و پاکستان به معنای ایستایی آن نیست.

منازعه هند و پاکستان منازعه‌ای متحول و با نشیب و فرازهای گوناگون است. این نشیب و فرازها خود متأثر از تحولات سیاست داخلی در هند و پاکستان، دگرگونی‌های سیاست‌های منطقه‌ای، و کنش و واکنش‌های سیاست بین‌المللی است. اغراق‌آمیز نیست اگر بیان شود که منازعه هند و پاکستان، آئینه‌ای از نظام بین‌المللی و فراز و فرودهای آن در دوران جنگ سرد و در دوران پساجنگ سرد است. منطق حاکم بر این منازعه، در چشم‌اندازی مقایسه‌ای، در دوران جنگ سرد و دوران بعد از جنگ سرد با یکدیگر تفاوت داشته است. در دوران جنگ سرد، با محوریت دو کانونی بودن نظام بین‌المللی، هند کم و بیش متمایل به اردوگاه شرق - و البته نه بخشی از بلوک سرد - و پاکستان بی‌تردید در اردوگاه غرب قرار داشت. اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی در ۱۹۷۹، آغاز مرحله نوینی در عنصر بین‌المللی رفتار خارجی پاکستان بود، ولی فراتر از این با آن حتمی جنگ سرد، که با پایان اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ همراه بود، اثرات عمیقی به شبه قاره هند گذاشت. دوران انتقالی بعد از جنگ سرد، ماهیت مسائل استراتژیک حوزه آسیای غربی را بطور عام و شبه قاره را بطور خاص متحول ساخت. حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در این میانه است، که اشغال نظامی افغانستان توسط آمریکا را در پی داشت. همگی این کنش و واکنش‌ها که با دگرگونی نقش قدرت‌های جهانی و در رأس آنها ایالات متحده همراه با دگرگونی در نقش منطقه - ای و جهانی هند و پاکستان انجامید و حتی باید گفت بر سیاست داخلی در این دو کشور نیز اثرات عمیقی گذاشت و کهنگی منازعه هند و پاکستان را لباس نوینی پوشاند.

یکی از ابعاد نوین این منازعه و زخم تاریخی در دوران بعد از جنگ سرد شدت یافتن ابعاد هسته‌ای و پیچیده‌تر شدن منازعه هند و پاکستان با عنایت به این بعد بود. در بین پژوهشگران امور استراتژیک بین‌المللی، دستیابی هند و پاکستان به سلاح هسته‌ای و آزمایش آن موضوعی مهم قلمداد شده و مباحث نظری کوناگونی را به خود اختصاص داده است. توضیح آنکه، قبل از آزمایش‌های هسته‌ای هند و پاکستان، پدیده سلاح‌های هسته‌ای عمدتاً در حوزه مناسبات

آمریکا و شوروی مطرح بوده است و به خلق ده‌ها نظریه در مورد بازدارندگی و همچنین دکترین‌های متخلف استفاده اول و ضربه بعدی در زمینه سلاح هسته‌ای منجر شد.

هر کدام از قدرت‌های عمده هسته‌ای چارچوب‌های نظری و عملی خود در مورد سلاح های هسته‌ای را معمولاً در قالب استراتژی امنیت ملی و یا به صورت مستقل منتشر کرده‌اند و می‌کنند. ایالات متحده با انتشار گزارش موسوم به بررسی وضعیت هسته‌ای (Nuclear Posture Review) در دوره اوباما، سندی را که تا قبل از آن طبقه‌بندی شده بود منتشر ساخت. روسیه نیز، در دکترین دفاعی جدید خود که در پی تحولات اوکراین منتشر ساخت، در چگونگی به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای تجدیدنظر کرد و یادآور شد که حق استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را، در صورتی که احساس خطر جدی در حمله به روسیه کند، محفوظ می‌دارد. چین هر چند که در برهه اخیر، سلاح هسته‌ای فعال نیست، ولی همچنان عضویت خود در باشگاه دارندگان سلاح هسته‌ای را پس می‌گیرد و انگلیس و فرانسه تحرک هسته‌ای نظامی خود را بعضاً افزایش داده‌اند.

اما خارج از چارچوب بالا، هند و پاکستان سلاح هسته‌ای را در حوزه منازعات جنوب-جنوب وارد کرده‌اند. اگر قبلاً منازعات هسته‌ای عمدتاً در حوازه شرق و غرب و تا حدودی شمال-جنوب مطرح بود، نظامی شدن هسته‌ای منازعات هند و پاکستان فصل نویی را فراروی نظریه پردازان هسته‌ای و تحلیل گران امور سیاست خارجی در سببش کارآیی این نوع سلاح‌ها در منازعات فرای قدرت‌های بزرگ قرار داد. به علاوه، تحولاتی که در دوران نظامی شدن هسته‌ای هند و پاکستان در رفتار هسته‌ای و غیرهسته‌ای این دو بازیگر در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی رخ داده بر پیچیدگی ماهیت این منازعه افزوده است. موقعیت و جایگاه هند و پاکستان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به گونه‌ای نابرابر و عمدتاً به ضرر پاکستان دگرگون شده است. ولی به هر حال بعداً هسته‌ای این منازعه تا حدود زیادی مدیریت شده است.

همه آنچه ذکر شد در همسایگی ما رخ می‌دهد. ایران هم مرز با فواصل شبه قاره هند بوده و با دو کشور هند و پاکستان روابط عمیق فرهنگی و تاریخی دارد. آنچه که در منازعه هند و

پاکستان رخ داده است و می‌دهد بر سرنوشت امنیتی ما اثرات عمیقی دارد. پاکستان همسایه ما است و بازیگری مهم در امور افغانستان می‌باشد. پاکستان درگیر چالش عمده‌ای با موضوع گروه‌های افراطی است.

ما در شرق کشور صرفاً دو همسایه نداریم. از لحاظ مرز جغرافیایی، افغانستان و پاکستان هم‌مرز ما هستند. ولی هند با این دو بازیگر در یک مجموعه امنیتی درگیر است. به علاوه پیوستگی مسائل افغانستان و پاکستان بر کنشگران روابط بین‌المللی امر پوشیده‌ای نیست. حدود سی کشور در حال حاضر علاوه بر سفارت‌خانه‌های مستقر در کابل و اسلام‌آباد، نماینده‌های ویژه‌ای برای امور افغانستان با تأکید بر پیوستگی با پاکستان دارند. اصطلاح Af-Pak (افغانستان-پاکستان) در ده گذشته صرفاً در کنار هم قرار دادن دو واژه افغانستان و پاکستان نیست. بلکه نشانگر یک مفهوم جدید استراتژیک در امنیت و سیاست بین‌المللی است. به راحتی می‌توان گفت، با توجه به پیوستگی تحولات منطقه‌ای و جهانی، سرنوشت آینده نظام بین‌المللی مخصوصاً در زمان در آمریکا از ثقل زدائی (Pivot From the Middle East) خاورمیانه و ثقل‌گرایی به آسیا (Pivot to Asia) در سیاست‌های امنیتی خود سخن می‌گوید، تا حدودی به چگونگی تحولات منطقه‌ای در دو حلقه به هم گره خورده است: حلقه افغانستان و پاکستان و حلقه هند و چین. توضیح آنکه منطقه افغانستان-پاکستان (Af-Pak) در حد فاصل خاورمیانه و آسیا قرار دارد و نقش عمده‌ای در دینامیک انتقالی روابط بین‌الملل ایفا می‌کند.

حساسیت این منطقه برای ما صرفاً به خاطر کنشگران منطقه‌ای و بین‌المللی نیست. مسائل بیرونی شرق کشور بر ابعاد گوناگون حیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اثرات مستقیمی دارد و این در حالی است که جامعه فکری و عملی کشور به مسائل حوزه شرق کشور نسبتاً کمتر توجه داشته و تحولات حوزه مرزهای غربی و جنوبی یعنی دنیای عرب، خلیج فارس، شامات و مدیترانه توجه بیشتری را به خود جلب کرده است.

با توجه به آنچه که گفته شد، انتشار این کتاب توسط پژوهشگری دقیق، منسجم و پرکار شایسته تقدیر است. اینجانب توفیق آن را داشتم که داور بیرونی رساله دکتری جناب آقای

دکتر فاطمی نژاد در دانشگاه تهران برای دریافت درجه دکتری روابط بین‌الملل باشم. اینجانب، جناب آقای دکتر فاطمی را پژوهشگری یافتم که ظرفیت قابل ملاحظه‌ای در پیوند بین نظریه‌های روابط بین‌الملل و واقعیت‌های در صحنه و ارائه تصویری تحلیلی از کنش و واکنش‌های بین‌المللی دارد. دقت، حوصله و پشتکار ایشان همراه با دانش و بینش وی اینجانب را نسبت به آینده علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران امیدوار می‌کند. آینده‌ای که در آن پژوهشگران، با دغدغه منافع کشور، جهان و منطقه را به گونه‌ای علمی و با بهره‌برداری از نظریات، واقعیت‌ها و پویایی به‌طور همه‌جانبه رصد کنند و در این مسیر امنیت، اعتبار و اقتدار بیشتری را برای کشور از راسخ‌ترین تلاش‌های علمی و علمی کردن نگاه به روابط بین‌الملل به یاری پروردگار به ارمغان آورند. برای ایشان آرزوی توفیق دارم.

سید محمد کاظم سجادی‌پور

تهران ۱۳۹۴

مقدمه

شبه قاره هند، در آستانه خروج بریتانیا در سال ۱۹۴۷، به دو قسمت پاکستان مسلمان و هند هندو تقسیم شد و این دو کشور به ترتیب در ۱۴ و ۱۵ اوت اعلام استقلال کردند. تقسیم شبه-قاره به یکی از بزرگ‌ترین مهاجرت‌های تاریخ بشر و شورش‌ها و خشونت‌های بی‌شمار در این منطقه منجر شد. در این خشونت‌ها، حدود پانصد هزار تا یک میلیون نفر کشته شدند و حدود پانزده میلیون نفر مهاجرت کردند (Davis, 2011: 1). هرچند برخی بر این باورند که مسلمانان و هندوهای شبه‌قاره و حتی رهبران آنها^۱ پیش از تقسیم آن عمدتاً تصور روشنی از استقلال سرزمینی خود داشتند (Kapur, 2011: 65)، اختلافات قدیمی هندوها و مسلمانان شبه‌قاره باعث تقسیم آن پس از منازعه بین هند و پاکستان شد (Betts, 1979: 1059).

پاکستان به عنوان موطن مسلمانان شبه‌قاره نخستین دولت مدرنی بود که «اسلام و نه هیچ چیز دیگری» به آن هویت داد (Zinkin, 1987: 8) و «مانند اسرائیل اساساً بر مبنای مذهب شکل گرفت» (Harshe, 2005: 51). چنین امری باعث شده که از «الله» به همراه «ارتش و امریکا» به عنوان سه عنصر قوام‌بخش پاکستان یاد گردد (Thakur, 2011: 199). با توجه به پراکندگی جغرافیایی (جدایی پاکستان شرقی و غربی)، دشواری‌های استقرار و فقدان پیشینه ملی ملموس، تأکید بر اسلام در پاکستان قابل درک است. به تعبیر کاپور (2011: 66)، پاکستانی‌ها بعد از استقلال نیازمند نوعی هویت وحدت‌بخش بردن اسلام این کارویژه را انجام می‌داد. البته، نقش «ضدیت با هندوها» را نیز نمی‌توان در تکرین هویت پاکستان نادیده گرفت (Thakur, 2011: 200).

هند نیز به عنوان سرزمین هندوها اما تحت عنوان هند سکولار به استقلال رسید. علی‌رغم تأکید مکرر سران هند بر سکولاریسم، دو روایت در شکل‌گیری هویت هند نقش ایفا کرده‌اند

^۱ در اینجا، محمدعلی جناح مورد نظر است زیرا محمدعلی جناح در ابتدا به دنبال ایجاد دولت حاکمه مسلمان بود، بلکه از نگرانی خودمختاری مسلمانان حمایت می‌کرد، اما محمد ایقبال تأکید داشت که مسلمانان باید به «تأمل‌ترین خودمختاری

و می‌کنند: الف) روایت سکولار، که تلاش دارد هند را سرزمین اقوام مختلف با مذاهب متفاوت معرفی کند؛ ب) روایت مذهبی - فرهنگی هندو، که می‌خواهد ملت هند یا هندو راشترا^(۱) ایجاد کند (Commuri, 2009: 163; Harshe, 2005: 49-50). عجیب اینکه سکولاریسم هند هم از جانب روشنفکران جناح چپ و هم از جانب ایدئولوگ‌های جناح راست مورد حمله قرار می‌گیرد. روشنفکرهای جناح چپ بر این باورند که سکولاریسم در جامعه عمدتاً مانع از پی‌پایه بوده است و اخلاق مبتنی بر تساهل مذهبی برای این جامعه مناسب‌تر است. در مقابل، ایدئولوگ‌های جناح راست معتقدند که هندوئیسم فقط مذهب نیست بلکه خصائل فرهنگی ملی^(۲) است که در زندگی و جامعه هند جریان دارد. بنابراین، نظم سکولار در جامعه هند غیر مکن است (Ganguly and Mukherji, 2011: 11).

در هر صورت، هر دو روایت بالا «استان را «دگر» خارج می‌کنند و تعریف می‌کنند و معتقدند که پاکستان نمی‌تواند با هند همزیستی داشته باشد و به تلاش در جهت تضعیف این کشور ادامه خواهد داد (Commuri, 2009: 163). تصدیق این استانی‌ها در مورد هندی‌ها نیز همین گونه است. آنها بر این باورند که هند نمی‌خواهد استقلال آنها را به رسمیت بشناسد و در نتیجه تلاش می‌کند تا پاکستان را در فرصت مناسب به خود ملحق کند. آنها برای توجیه نظریه خود به شعار آخاند بهارات^(۳) یا هند متحد برای تشکیل هندو راشترا یا ملت هند اشاره می‌کنند (Vohra, 1998: 69). به ویژه، زمانی که حزب «وطن پرست هندو» بنیان‌گذاران در دهه ۱۹۹۰ رشد کرد، سرنوشت سکولاریسم هند «تسبباً وحشتناک» شد (Ganguly and Mukherji, 2011: 2) و پاکستانی‌ها محق به نظر می‌رسیدند. در این چارچوب، امنیت پاکستان همواره در گرو حسن نیت هند بود (Cohen, 1983: 29). بدین ترتیب، یکی از دلایل منازعه هند و پاکستان همزمان با تولد این دو کشور شکل گرفت. این دلیل اساساً در مورد دو برداشت متفاوت از هویت سیاسی شبه‌قاره است. رویکرد دو ملت متعلق به بنیان‌گذاران پاکستان مانند محمدعلی جناح و رویکرد ملت متحد سکولار از جواهر لعل نهرو (Oren, 1994: 200).

^۱ Hindu Rashtra

^۲ entire cultural ethos

^۳ Akhand Bharat

هرچند برخی بر این باورند که هویت باعث رقابت هند و پاکستان نشد بلکه رقابت باعث هویت هند و پاکستان شد (Nasr, 2005: 197)، اما مبنای هویتی هند و پاکستان پیوند تنگاتنگی با منازعه آنها داشته است.

در فرایند تقسیم شبه‌قاره، روایت‌های هویتی هند و پاکستان در یک نقطه به طور عینی و شدید با هم برخورد کردند و آنجا کشمیر بود. این برخورد از رویه حکمرانی در دوران استعمار بریتانیا نشأت می‌گرفت. در این دوران، شبه‌قاره هند به دو نوع ایالت تقسیم شده بود: الف) ایالت‌هایی که مستقیماً تحت حکومت بریتانیا بودند و به هند بریتانیا شهرت داشتند؛ ب) ایالت‌های شاهزاده‌نشینی که نسبتاً مستقل بودند، اما بریتانیا را به عنوان قدرت مسلط شبه‌قاره به رسمیت می‌شناخت. همان‌طور که با استقلال هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷، لرد مونت باتن آخرین نایب‌السلطنه هند به این شاهزاده‌نشین‌ها اعلام کرد که آنها می‌توانند به هند یا پاکستان ملحق شوند اما نمی‌توانند مستقل باشند. در این میان، هم‌چنین اعلام کرد که شاهزاده‌نشین‌های مسلمان عمدتاً به پاکستان می‌رسند. اما وضعیت کشمیر در بین اینها خاص بود. زیرا حاکم آن هندو بود، اکثریت جمعیتش مسلمان بودند و هم با هند و هم با پاکستان مرز مشترک و قرابت جغرافیایی داشت. در این بین، مهاراجه هاری سنگ بر خلاف توصیه مونت باتن خواهان استقلال بود (Ganguly, 1995a: 169-70). بدین ترتیب، دومین عامل بنیادی منازعه هند و پاکستان نیز پیرامون مسأله کشمیر شکل گرفت.

پاکستان ادعا می‌کرد که چون اکثریت جمعیت کشمیر و جواهر لعل نهرو هستند، این سرزمین باید بخشی از این کشور باشد. به علاوه، پاکستان خود را بدون کشمیر «دولت ناقصی تلقی می‌کند که فاقد عمق راهبردی است» (Harshe, 2005: 52). در مقابل، هند مدعی بود که این کشور نه نظام هندوها بلکه نظامی سکولار است که اقوام و ادیان مختلف در آن حضور دارند و کشمیر مسلمان نیز یکی از این گروه‌ها است. همان‌طور که روشن است، ریشه‌های مسأله کشمیر تا حدی به برداشت‌های متفاوت هند و پاکستان از ملت‌سازی برمی‌گردد. هند الحاق کشمیر به عنوان ایالت عمدتاً مسلمان را برای اثبات ملی‌گرایی سکولار خود و اقناع سایر اقوام می‌خواهد و پاکستان نیز آن را برای اثبات ملی‌گرایی اسلامی و تقویت توانایی خود در بسیج

اجتماعی می‌جوید (Ganguly, 2001b: 4). این ادعاها تا امروز ادامه یافته و موجب تضاد و منازعه بی‌پایان میان دو کشور شده است. زیرا مسأله کشمیر مانند «نمونه‌های فلسطین، ایرلند شمالی و سریلانکا ترکیبی از رقابت مذهبی، اختلاف سرزمینی و نارضایتی‌های تاریخی است» (Bahadur, 2003: 248).

این دو عامل بنیادی در کنار «زنده‌شکافی»^(۱) پاکستان از سوی هند در جنگ بنگلادش ۱۹۷۱، تسلط هند بر شمال سیالچن در سال ۱۹۸۴، ظهور ایدئولوژی ملی‌گرا-هندو در سیاست داخلی هند، رشد روابط راهبردی هند و آمریکا، ضدیت تاریخی دو ملت (Davis, 2011: 6)، تضاد منافع طرفین بر سر منابع آبی مشترک، تروریسم مرزی و ... باعث منازعه پایدار میان طرفین شده است. با وجود این، برخی بر این باورند که هند و پاکستان به لحاظ فرهنگی یکسان هستند و جنگ بین آنها در واقع نوعی «برادرکشی»^(۲) است (Deshpande, 1999: 1985). این رویکرد تا حدودی درست است، اما چیزی که روابط این دو کشور را طی پنج دهه نخست استقلال آنها ترسیم کرد، عمدتاً منازعه بین طرفین بود.

نخستین تنش‌ها در جریان مهاجرت‌ها نمود یافت و بعد از آن بر مسأله الحاق کشمیر به پاکستان یا هند متمرکز شد. این مسأله در فرایند تقسیم شبه‌قاره حل نشد و در اواخر سال ۱۹۴۷، هند و پاکستان برای کنترل آن به نکابو افتادند (Anderson, 2006: 272)؛ نکابویی که سرانجام نخستین جنگ بین دو کشور نوپا را در پی داشت. این جنگ در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ پس از تهاجم قبایل مسلح هوادار پاکستان به سرزمین‌های مورد اختلاف کشمیر در گرفت. مهاجره کشمیر و جامو- که همزمان با شورش داخلی و تهاجم خارجی مواجه بود، از نیروهای مسلح هند درخواست کمک کرد و در مقابل، موافقت‌نامه‌ای را امضا کرد که بر اساس آن از امور دفاعی و خارجی خود به نفع دهلی نو دست می‌کشید و به هند ملحق می‌شد. پس از حضور نیروهای مسلح هند در کشمیر، پاکستان نیز در ماه مه ۱۹۴۸ نیروهای خود را برای دفاع از مرزها فراخواند و جنگ بین دو کشور آغاز شد. این جنگ تا اواخر سال ۱۹۴۸ ادامه یافت و

^۱ . Vivisection

^۲ . fratricidal

سرانجام در اول ژانویه ۱۹۴۹ با اعلام آتش‌بس سازمان ملل پایان یافت. در پایان جنگ، هند حدود دو سوم و پاکستان حدود یک سوم سرزمین‌های مورد منازعه را تصرف کرده بودند.^(۱) خط آتش‌بس^(۲) این وضعیت را تثبیت کرد (Kapur, 2011: 69). بنابراین، می‌توان ادعا کرد که این جنگ و خط آتش‌بس تأثیر پایداری در گستره جغرافیایی، نوع روابط و حتی سیاست داخلی هند و پاکستان داشته است.

البته، خط آتش‌بس همواره مورد اعتراض هند و پاکستان است و هر یک از آنها سرزمین‌های تحت سلطه دیگری را سرزمین‌های اشغالی خطاب می‌کند، اما طرفین عملاً آن را به عنوان وضع موجود پذیرفته‌اند. حتی فرماندهان نظامی هند و پاکستان در درگیری‌های مرزی بعد از این جنگ توافق کردند که نیروهای طرفین حداقل پانصد یارد (حدود ۴۵۰ متر) از این خط فاصله بگیرند. علاوه بر این، طرفین توافق کردند که منطقه بلافاصله خط فاصل^(۳) غیرنظامی شود و از نیروهای طرفین پاکستان^(۴) این غیرنظامی‌سازی بعد از جنگ‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ نیز به طور دوفاکتو ادامه یافت (Bailey, 1980: 516).

نکته دیگری که در جریان این جنگ به چشم می‌خورد حضور پررنگ سازمان ملل به عنوان یک نهاد بین‌المللی نسبتاً تازه تأسیس است. شورای امنیت سازمان ملل برای پایان دادن به جنگ هند و پاکستان چندین قطعنامه و بیانیه از جمله قطعنامه‌های ۲۸، ۳۹، ۴۷ و ۵۱ را صادر کرد. در این بین، قطعنامه ۴۷ اهمیت ویژه‌ای دارد. زیرا این قطعنامه شورای امنیت، که در ۲۱ آوریل ۱۹۴۸ صادر شده است، بر حل و فصل مسأله مزبور از طریق همه‌پرسی^(۵) منصفاانه و آزاد تأکید کرد که از آن پس، مبنای سیاست رسمی پاکستان در مورد کشمیر بوده است (Behuria, 2009: 433). اما هند همواره از اجرای همه‌پرسی در کشمیر تحت سیطره خود سرپیچی کرده

^۱ از این پس، سرزمین‌های تحت کنترل هند تحت عنوان کشمیر هند مشهور شد که مرکز روستائی و تابستانی آن به ترتیب شهرهای تامور و میرنگر است و سرزمین‌های تحت کنترل پاکستان تحت عنوان کشمیر آزاد مشهور شد که حالت شبه خودمختاری دارد و مرکز آن مظفرآباد است. البته، دولت هند از کشمیر آزاد به عنوان کشمیر تحت اشغال پاکستان یاد می‌کند و دولت پاکستان نیز کشمیر هند را کشمیر تحت اشغال هند می‌نامد.

^۲ Line of Cease-Fire

^۳ demarcation line

^۴ plebisit

است. در واقع، هند تلاش کرده است تا آن را به انتخاباتی که بعد از سال ۱۹۵۲ در قالب اتحادیه هند برگزار می‌شود تقلیل دهد (Hewitt, 2007: 290).

تنش‌های سیاسی و درگیری‌های پراکنده مرزی بین هند و پاکستان در سال‌های بعد ادامه یافت. به ویژه، زمانی که مجلس مؤسسان ایالت جامو و کشمیر در سال ۱۹۵۴ الحاق این ایالت به هند را تصویب کرد، پاکستانی‌ها و مسلمانان کشمیر به شدت خشمگین شدند و این خشم زمانی افزایش یافت که دهلی نو، سال ۱۹۵۷ ایالت مزبور را به عنوان «بخش جدایی‌ناپذیر» هند اعلام کرد.

با وجود این، در تمام این سال‌ها طرفین از مذاکره با یکدیگر نیز غافل نبودند. نتیجه این مذاکرات، پیمان‌هایی بودند که تنش مهمی در کاهش تنش طرفین ایفا کردند و از مهمترین آنها می‌توان به موافقت‌نامه کراچی ۱۹۶۰، پیمان لیاق-نهر^۱ ۱۹۵۰ و معاهده آب‌های سند^۲ ۱۹۶۰ (Cheema, 2006: 214) اشاره کرد. از میان این سه، پیمان لیاق-نهر بر بازسازی روابط طرفین بعد از جنگ و رفع سوءفهم‌های ناشی از آن متمرکز بود، اما موافقت‌نامه کراچی و معاهده آب‌های سند تأثیر پایداری بر کاهش تنش گذاشته است. موافقت‌نامه کراچی ۱۹۶۰ به عنوان چارچوبی برای سایر اقدامات بین هند و پاکستان عمل کرده و تاکنون راهنمای رفتار نیروهای مستقر در طول خط آتش‌ریس بوده است (Khan, 2010: 110). معاهده آب‌های سند نیز تا امروز ادامه یافته است، اما در مورد موفقیت آن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد.

از یک سو، معاهده سند موفق بوده است، زیرا الف) سه جنگ را پشت سر گذاشته و هنوز هم معتبر مانده است؛ ب) جلسات کمیسیون سند همواره حتی در شرایط منازعه بین هند و پاکستان برگزار شده است؛ ج) در سطح کارکردی، جلسات بین مقامات و مسئولان صمیمانه بوده است، از سوی دیگر، این معاهده ناموفق بوده است، زیرا الف) تقسیم آب در این معاهده صرفاً تقسیم رودخانه‌ها است و نه تقسیم آب در یک رودخانه؛ ب) این معاهده نوعی حل منازعه است اما این حل منازعه محدود به همان زمان بوده و نه بعد از آن؛ ج) در مورد این معاهده به عنوان نمونه‌ای از حل منازعه اغراق شده است (Iyer, 2005: 3141).

با معاهده سند، بخشی از تنش‌های هند و پاکستان التیام یافت، اما مسئله اصلی یعنی کشمیر

^۱ Liaquat-Nehru Pact (1950)

^۲ Indus Waters Treaty (1960)

کماکان باقی مانده بود. در این بین، تنش مرزی هند با چین نیز بالا گرفت و سرانجام در اکتبر ۱۹۶۲ به جنگ بین آنها منجر شد. بعد از شکست هند در این جنگ و پایان یافتن آن در اواخر نوامبر همان سال، دهلی نو و اسلام‌آباد مذاکرات خود را از سر گرفتند. ذوالفقار علی بوتو و سواران سینگ وزاری خارجه وقت پاکستان و هند طی سال ۱۹۶۳ تحت نظارت بریتانیا و امریکا در مورد کشمیر چندین دور مذاکره کردند که محتوای آنها هنوز هم مشخص نشده است. این مذاکرات به هیچ توافقنامه‌ای منجر نشد و بعد از شکست آن، پاکستان در سال ۱۹۶۴ مسأله کشمیر را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع داد.

سرانجام، مجادله بین دهلی نو و اسلام‌آباد بر سر کشمیر به همراه نگرانی پاکستان از نیت توسعه‌طلبانه هند، ر مور بین کشور باعث وقوع دومین جنگ بین طرفین شد (Zinkin, 1987: 37). این جنگ بعد از ر خور بین گشت‌های مرزی دو کشور در نمکزار کوچ در ایالت گجرات هند شروع شد. این برخورد با تعرض پاکستان آغاز شد. پاکستان، برای اینکه توانایی دفاعی هند را بیازماید، تعرض محدودی را در ژانویه ۱۹۶۵ در نمکزار مزبور علیه هند آغاز کرد (Ganguly, 1995a: 172). با عبور حدود سی هزار سرباز پاکستانی از خط آتش‌بس و ورود آنها به کشمیر تحت سلطه هند در ماه اوت، درگیری بین طرفین شدت یافت. هدف پاکستان از این حمله تصرف کشمیر بود، اما آنها می‌دانستند که این امر امکان عملی ندارد و باعث جنگ بین دو کشور می‌شود (Banadur, 2003: 251) و این گونه نیز شد.

در ادامه، منازعه طرفین به درگیری نیروهای پیاده، زرهی و هوایی در مرز شان در کشمیر محدود نماند و با عبور نیروهای هندی از مرز بین‌المللی در لاهور در شش سپتامبر به سایر مناطق نیز کشیده شد. بزرگ‌ترین درگیری این جنگ در سپتامبر ۱۹۶۵ در منطقه سیالکوٹ پاکستان رخ داد. سرانجام طرفین در بیستم سپتامبر به آتش‌بس سازمان ملل گردن نهادند و در شرایطی که هر یک بخشی از سرزمین‌های دیگری را در اشغال داشت به این جنگ پایان دادند (Ganguly, 1995a: 173).

بعد از این جنگ، طرفین با میانجی‌گری شوروی سابق برای حل و فصل اختلافات به مذاکره با یکدیگر پرداختند. در نتیجه این مذاکرات، لعل بهادر شستری، نخست‌وزیر وقت هند، و

ایوب خان، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، در دهم ژانویه ۱۹۶۶ موافقت‌نامه‌ای را در تاشکند امضا و توافق کردند تا به خطوط مرزی قبل از اوت برگردند و روابط اقتصادی و دیپلماتیک-شان احیا شود. هرچند کشمیر علت اصلی جنگ ۱۹۶۵ بود، اما موافقت‌نامه تاشکند به خاطر تنگناهای دیپلماتیک دائمی صرفاً «نگاهی گذرا» به این موضوع دارد (Makeig, 1987: 273). انعقاد این موافقت‌نامه جدی‌ترین نقش‌آفرینی دیپلماتیک شوروی سابق بر منازعه هند و پاکستان در طول حیات آن بود.

در ابتدا، منازعه هند و پاکستان عمدتاً درون‌زا بود و بر مسأله کشمیر تمرکز داشت. اما در ادامه، طرفین نسبت به روابط نامتوازن طرف مقابل نگران شدند و این نگرانی منازعه بین آنها را تشدید می‌کرد. از یکسو، پذیرش کمک نظامی آمریکا از سوی پاکستان در اوایل سال ۱۹۵۴ و ورود این کشور به سی‌و^۱ باعث نگرانی دهلی نو شد. از سوی دیگر، نزدیکی هند و شوروی، که به ویژه در جریان معاهده تاشکند نمود یافت، و خطرات کم‌رسم بین‌المللی اسلام‌آباد را مضطرب می‌کرد (Singh, 1966: 169-70).

چیزی نگذشت که این فضای تنش‌آلود به سومین جنگ بین هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ منجر شد. علت این جنگ متفاوت با دو جنگ قبلی بود. این جنگ بعد از آن شروع شد که ذوالفقار علی بوٹو نتوانست با شیخ مجیب‌الرحمن رهبر پاکستان شرقی سابق به بر تقسیم قدرت و خودمختاری منطقه‌ای^۲ به توافق برسد و ارتش پاکستان در ۲۶ مارس ۱۹۷۱ سرکوب نظامی وحشیانه‌ای را در داکا شروع کرد. این امر باعث رواته شدن سیل پناهمجویان بنگلادشی به مرزهای هند و تحمیل هزینه بر دولت هند شد. در اواسط تابستان ۱۹۷۱ دولت ایندرا کاندی تصمیم گرفت برای جلدگیری از این بار مالی در پاکستان شرقی مداخله کند (Ganguly, 1995a: 174) اما صرفاً از ماه دسامبر و بعد از حمله پیش‌دستانه نیروی هوایی پاکستان به فرودگاه‌های شمال غربی این کشور وارد منازعه شد. سپس، دهلی نو به طور هماهنگ از زمین و هوا و دریا به پاکستان شرقی سابق حمله برد. ارتش پاکستان را در داکا محاصره کرد و پیش از نود هزار نظامی را به اسارت گرفت.

این جنگ فقط سیزده روز بین سوم تا شانزدهم دسامبر ۱۹۷۱ طول کشید و یکی از کوتاه‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر به وقوع پیوست. در فرایند این جنگ، پاکستان شرقی از

^۱ South East Asia Treaty Organization (SEATO)

پاکستان غربی جدا شد و در تاریخ ششم دسامبر ۱۹۷۱ به عنوان کشور مستقل بنگلادش وارد جامعه بین‌الملل گردید. بدین ترتیب، جنگی که به علت سرکوب سیاسی قوم‌گرایی بنگالی از سوی نخبگان سیاسی پاکستان غربی سابق درگرفته بود (Chatterjee, 2005: 82)، باعث شد که ترس دائمی نخبگان و سران پاکستان به واقعیت پیوندد و آن مداخله هند در تجزیه پاکستان بود.

بعد از جنگ ۱۹۷۱، بدبینی پاکستانی‌ها نسبت به آرمان‌ها و اهداف توسعه‌طلبانه هند بیشتر و امکان دستیابی طرفین به صلح کمتر شد. علاوه بر این، جنگ مزبور چند پیامد غیر قابل اغماض دیگر نیز داشت: الف) شکست پاکستان از هند در این جنگ «برتری متعارف» هند را اثبات کرده (Kapur, 2010: 106) و انگیزه پاکستانی‌ها برای شروع جنگ مستقیم با هند را از بین برد؛ ب) تا جنگ ۱۹۶۵، بسیاری از پاکستانی‌ها بر این باور بودند که «هند هندو» نمی‌تواند در جنگ بر «پاکستان مسلمان» غالب شود. این جنگ ثابت کرد که هند می‌تواند پاکستان را به طور قاطع شکست دهد (Kapur, 2011: 71)؛ ج) بعد از جنگ ۱۹۷۱، بحران کشمیر غیرقابل حل شد، زیرا بعد از این اتفاق، بسیاری در بین نخبگان پاکستانی شکل گرفته است که می‌توان آن را «دیگر هرگز»^۱ نامید و بر اساس آن، هرگز در مورد کشمیر وارد مصالحه نخواهند شد؛ چون در صورت الحاق کشمیر به هند، حتی الحاق کل سرزمین و جمعیت کشمیر به سمت هندی خط کنترل، هویت اسلامی دولت پاکستان ضعیف‌تر می‌شود و موجودیت آن به خطر می‌افتد (Ghani and Kraig, 2005: 312-3)؛ د) بعد از جنگ ۱۹۷۱، محیط راهبردی آسیای جنوبی کاملاً تغییر یافت (Kapur, 2011: 71).

پاکستانی‌ها بعد از شکست در جنگ ۱۹۷۱ دریافتند که «دیگر نمی‌توانند بدون ریسک شکست فاجعه‌بار با هند مقابله کنند». از این رو، آنها از این تاریخ به بعد دست از چالش مستقیم با هند برای کنترل کشمیر برداشتند. اما از اواخر دهه ۱۹۸۰ وضعیت راهبردی پاکستان تغییر یافت و این کشور را قادر کرد تا دوباره برای تغییر وضع موجود در کشمیر اقدام کند. این تغییر چندین علت داشت: الف) شورش کشمیر به کنترل هند بر این منطقه آسیب زد؛ ب)

^۱ never again

جنگ افغانستان بر ضد شوروی مدلی را برای استفاده پاکستان از شورش در کشمیر فراهم کرد؛ ج) رهبران پاکستان بر این باور بودند که با پایان جنگ سرد، جامعه بین‌المللی باید بیشتر از قبل به موضوع کشمیر توجه کند؛ د) کسب توانمندی هسته‌ای به اسلام‌آباد این توانایی را داد که بدون ترس از تلافی فاجعه‌بار دهلی نو به مرزهای هند تعرض کند (Kapur, 2008: 74).

در هر صورت، بعد از استقلال بنگلادش نوعی «صلح طولانی»^{۱)} بر روابط هند و پاکستان حاکم شد (Kapur, 2008: 73). این دوره با پذیرش استقلال بنگلادش از سوی پاکستان شروع شده و تا خیزش کشمیری‌ها و حمایت پاکستان از آنها در اواخر دهه ۱۹۸۰ ادامه می‌یابد. علاوه بر ضعف پاکستان، مذاکرات اسلام‌آباد و دهلی نو نیز در صلح مزبور بی‌تأثیر نبودند. در این شرایط، یکی از مهم‌ترین موافقت‌نامه‌های موجود در روابط هند و پاکستان یعنی موافقت‌نامه سیملا منعقد شد. البته این اتفاق در پایان جنگ‌های قبلی طرفین نیز رخ داده بود، به طوری که مهم‌ترین مذاکرات هند و پاکستان بعد از سه جنگ بزرگ ۸-۱۹۴۷، ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ انجام شده‌اند (Makeig, 1987: 272). نکته این مذاکرات موافقت‌نامه‌های مهمی مانند پیمان لیاقت-نهر ۱۹۵۰ بعد از جنگ نخست، معاهده اشکند ۱۹۶۶ بعد از جنگ دوم و موافقت‌نامه سیملا ۱۹۷۲ پس از جنگ سوم بوده است. در پایان جنگ ۱۹۷۱، ذوالفقار علی بوٹو نخست‌وزیر پاکستان و ایندرا گاندی نخست‌وزیر هند در سوم ژوئیه ۱۹۷۲ در شهرک هندی سیملا توافق کردند که «به جنگ و منازعه پایان دهند و در جهت برپایی روابط دوستانه و پایه‌ریزی صلح پایدار در شبه‌قاره تلاش کنند». بر اساس موافقت‌نامه سیملا دو طرف تعهد دادند که هر گونه اختلاف را «با ابزارهای مسالمت‌آمیز» حل و فصل کنند. طبق ماده چهارم این موافقت‌نامه، خط آتش پس ۱۷ دسامبر ۱۹۷۱ که بعد از جنگ اخیر بین طرفین شکل گرفته بود به عنوان «خط کنترل»^{۲)} جدید بین دو کشور تعیین شد و هیچ یک از دو کشور حق نداشتند به طور یکجانبه آن را تغییر دهند (در این مورد، نگه‌یوست: Simla Agreement).

۱. long peace
۲. Line of Control